

مبنای مشروعیت حکومت حاکم از نظر علی(ع)

افلاطون صادقی یخدانی

عضو هیات علمی فلسفه و کلام دانشگاه پیام نور اردکان

چکیده

دانشمندان از قدیم الایام، انسان را موجودی اجتماعی معرفی کرده‌اند، و انسان از زمانی که در جهت فعلیت بخشیدن طبع مدنی خود به تشکیل اجتماعات پرداخت با حکومت سروکار پیدا کرد. و در جوامع بشری عده‌ای بر سایرین حکومت کردند. چرا کسانی نسبت به سایرین این امتیاز را پیدا می‌کنند تا بر دیگران حکومت کنند؟ امتیاز و مشروعیت حکومت کردن آنها از چه ناحیه‌ای اخذ می‌شود؟ و نهایتاً چه افرادی می‌توانند مدعی شوند که حکومت آنها مشروعیت دارد؟ اینها سؤالاتی است که بسیاری از دانشمندان و متفکران در طول تاریخ درصدد پاسخ‌گویی به آن برآمده‌اند و ظهور مکاتب سیاسی - فلسفی براساس آن پاسخ‌هاست. از طرفی سعادت جوامع بشری در گروی یافتن پاسخی صحیح و عمل به آن می‌باشد. علی(ع) که خود یکی از پیشوایان و حکام صدر اسلام می‌باشد، در زمینه حکومت و شرایط حاکم و مشروعیت قدرت او نظریات جالبی دارد شناخت این دیدگاه و مقایسه آن با نظریات سایر دانشمندان ما را به شناخت فلسفه سیاسی اسلام رهنمون می‌گردد. از طرف دیگر متفکران جهان امروز به ضعف دیدگاههای سیاسی موجود پی برده درصدد اصلاح آنها و یا شاید جایگزینی تئوری جدیدی باشند.

شاید بتوان گفت نظریه علی (ع) در این زمینه پاسخگوست. مضافاً اینکه از موارد مبتلا به جامعه امروزی ما این سؤال است که چه کسی باید حکومت کند؟ مقاله حاضر پژوهش گونه‌ای در نظریات مولاعلی(ع) در رابطه با این سؤال و پاسخ آن می‌باشد که از طریق بررسی کتاب ارزشمند نهج البلاغه صورت گرفته است.

واژگان کلیدی: مشروعیت، حکومت، نهج البلاغه، مکتب

مقدمه

اولین مسأله مطرح در فلسفه سیاسی ضرورت وجود حکومت و نیاز به آن از طرف انسانهاست که مکتب‌های مختلف به اثبات آن پرداخته‌اند. مدنی و اجتماعی بودن انسان

مهمترین مبنای نیاز او به حکومت می‌باشد. امام علی(ع) نیز به این امر توجه داشته‌اند و داشتن حاکم را امری ضروری می‌داند بطوری که در بین جامعه‌ای که حاکم ندارد و جامعه‌ای که حاکم تبه‌کار دارد دومی را ترجیح می‌دهد به عبارت دیگر از نظر او نمی‌تواند جامعه‌ای بدون حاکم باشد حال چه این حاکم عادل و چه ستمگر باشد:

« و لابد للناس امام برا او فاجرا » ترجمه: مردم را حاکمی باید نیکوکار یا تبه‌کار اما چه کسی باید حکومت کند؟ این دومین مسأله مطرح در فلسفه سیاسی است. سؤالی که نوع پاسخ به آن باعث پیدایش شیوه‌های سیاسی اداره جوامع و ظهور مکاتب مختلف فلسفی - سیاسی موجود شده است. به عبارت دیگر در میان جوامع مختلف اینکه چه افرادی حاکم و فرمانروا و چه افرادی محکوم و فرمانبردار باشند فصل ممیزه‌ای است که این دو طبقه را از هم متمایز می‌سازد و به اولی مشروعیت حکومت بر دیگران می‌بخشد حال این فصل ممیزه چیست؟ از کجا می‌آید؟ اصلاً حق حاکمیت و رهبریت جامعه حتماً بایستی از جایی اخذ شود یا هر فردی بدون داشتن امتیاز و حقی می‌تواند مدعی رهبری و حاکمیت مردم گردد. مسلماً مشروعیت حکومت حاکم باید از جایی تضمین گردد. حتی حکومت‌های دیکتاتوری و استبدادی هم این حق و مشروعیت را از طریق زور و نیروهای نظامی برای خود تأمین می‌کنند. بنابراین وجود اموری که توجیه کننده مزیت و برتری طبقه حاکم باشد ضروری است. ما در اینجا بی‌مناسبت نیست که ابتدا به دیدگاه‌های اندیشمندان در این مورد نظری بیندازیم.

افلاطون از فلاسفه قدیم یونان از فیلسوفان اولیه‌ای است که به این مسأله پرداخته است. او بر شایستگی‌های فردی تکیه داشته و حکمرانی را یک نوع مهارت و تخصص می‌داند و معتقد است در میان انسانها کسانی هستند که بالاترین استعداد را برای حکومت کردن دارا بوده، آنها شایسته فرمانروایی هستند. از دیدگاه او حق و مشروعیت حکومت ناشی از ویژگی‌ها و صفات خاصی است که حاکم متصف به آنهاست. البته اینکه این صفات چیست؟ ذاتی یا اکتسابی است؟ بحث مجزایی را در فلسفه سیاسی افلاطون به خود اختصاص داده است ولی به طور خلاصه در اینجا می‌توان گفت که از نظر او این صفات هم ذاتی و هم اکتسابی است یعنی از دید افلاطون یک گروه خردمند و دانا که از نظر ذاتی توانا هستند و آموزش و پرورش خاصی یافته‌اند باید حکومت کنند (ریچارد بابکین، ۱۴۰۲: ۱۰۵-۱۰۱ و هالینگ دیل، ۱۳۶۴: ۹۴).

ارسطو از دیگر فلاسفه قدیم و شاگرد افلاطون نظری مشابه استاد خود دارد اما با این تفاوت که بر ذاتی بودن حق حکومت تأکید نموده و شرافت خانوادگی را مبنای

پیدایش این حق می‌داند. از نظر او کمال مطلوب در این است که یک مرد به قدری از یکایک دیگر شهروندان از لحاظ علو منزلت برتر باشد که شهریار و یا حاکم طبیعی گردد. او می‌گوید: «از همان ساعت تولد بعضی برای فرمانبرداری و برخی دیگر برای فرمانروایی تعیین می‌شوند» (ارسطو، ۱۲۵۴: ۲۴-۲۳ و کاپلستون، ۱۳۶۲: ۴۸۳).

جامعه بایستی از طرف مردمانی که علو مرتبتشان یعنی شرافت خانوادگی‌اشان آنها را شایسته حکمرانی کرده است اداره شود (کاپلستون، ۱۳۶۲: ۴۸۷). پس به نظر ارسطو حکومت آریستوکراسی یا حکومت اشراف بر مردم^۱ مهمترین شکل حکومت برای جوامع بشری است.

تامس هابز فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم میلادی از مهمترین نظریه‌پردازان سیاسی است که نظریه قرارداد اجتماعی را برای تعیین نوع حکومت و حاکم مطرح نمود. او تعیین یک عامل مجری که دارای قدرت مطلق باشد را برای اجرای قانون پیشنهاد کرد و مهمترین دلیل او این بود که مفاسد قدرت مطلق از مفاسد جامعه بی‌قانون و مبتلا به هرج و مرج کمتر است. بنابراین مشروعیت حکومت به زور و قدرت برمی‌گردد. زور و قدرتی که بالاترین امتیاز آن جلوگیری از هرج و مرج و بی‌قانونی است و مردم هم برای دوری از عوارض ویرانگر آن عملاً آن حاکم را می‌پذیرند و پذیرش عملی نوعی موافقتی است که آدیان در میان خود انجام می‌دهند و این همان قرارداد طبیعی - اجتماعی است و پذیرش حاکم حتی بر خصوصیات ضروری او در حکومت مقدم می‌باشد (ریچار پابکین، ۱۴۰۲: ۱۰۹-۱۰۷ و هالینگ دیل، ۱۳۶۴: ۱۴۰-۱۳۹).

جان لاک دیگر فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم طراح نظریه دموکراسی یا حکومت مردم بر مردم^۲ است که فعلاً در دنیای غرب مورد عمل قرار گرفته است. او برای اولین بار بحث تفکیک قوا و برابری سیاسی، آزادی و اختیار قوا و مسائلی از این قبیل را مطرح کرد و پیشنهاد حکومت نماینده‌های مردم داده، مشروعیت کسی را که میتواند حکومت کند انتخاب از ناحیه اکثریت مردم دانست.

کارل مارکس فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم که حکومت‌های کمونیستی از دیدگاه‌های او نشأت گرفته است معتقد بود در یک جامعه سرمایه‌داری مالکین وسایل تولید، تعیین‌کننده حاکم و مشروعیت بخش حکمرانان هستند و از آن جا که چنین جامعه‌ای

1 Aristocracy

2 Democracy

ارتجاعی و ضدعلمی و انسانی است. حکومت مترقی آن است که طبعه کارگر و صاحبان اصلی تولید تعیین کننده حاکم و قدرت حکومت باشند (هالینگ دیل، ۱۳۶۴: ۱۴۰-۱۳۹). حکومت تئوکراسی یا حکومت خدا بر مردم^۱ نوعی دیگر از حکومت است که مشروعیت و حق فرمانروایی را از طرف خدا می‌داند. در این حکومت حاکمان کسانی هستند که خود را منتخب خداوند برای حکومت کردن می‌دانند و مشروعیت فرمانروایی خود را از خداوند اخذ نموده‌اند. در تاریخ سیاست و در فلسفه سیاسی مصداق چنین حکومتی را حکومت کلیسا در قرون وسطی می‌دانند.

نهج البلاغه و مسأله حکومت

کتاب ارزشمند نهج البلاغه دربردارنده برخی از سخنان و کلمات و مکاتبات علی ابن ابیطالب (ع) است که با هنر و ذوق علامه سیدرضی در سه فصل جداگانه تنظیم گردیده است. فصل اول مجموعه سخنرانیهای امام تحت عنوان خطبه‌ها آورده شده و تعداد آن به ۲۴۱ خطبه می‌رسد. فصل دوم مجموعه نامه‌های علی (ع) به دوستان، دشمنان، فرمانداران و دیگر مسئولین کشوری است که با عنوان الرسائل یا الکتب می‌باشد و به ۷۹ مورد می‌رسد. فصل سوم شامل کلمات و سخنان کوتاه و جملات زیبای حکمت‌آمیزی است که با نام کلمات قصار یا قصارالحکم شهرت دارد و به ۴۸۰ جمله و سخن می‌رسد (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲).

نهج البلاغه یا راه بلاغت و سخن رسانی زیباست که سید شریف رضی بر این مجموعه نهاده است. دقت در مجموعه فراهم آورده سید رضی روشن می‌سازد که خطبه‌ها، نامه‌ها و گفتارهای کوتاه امام مصداق کامل بلاغت و فصاحت است اما نهج البلاغه علاوه بر این، دایرةالمعارف فرهنگ اسلامی است. خداشناسی، جهان فرستگان، پیدایش عالم طبیعت انسان، عجایب خلقت، انبیاء، امتها و حکومت‌های مختلف موضوعاتی است که به بیانی رسا و صحیح و پندآمیز در این مجموعه به چشم می‌خورد. نهج البلاغه دریایی است ژرف که هر محقق شناگری را یارای رسیدن به عمق آن نیست. هر چند مورد استفاده همه می‌تواند باشد. فراگیری بیانات امام به گونه‌ای است که همگی انسان ساز است و می‌توان گفت در موضوعات بشری چیزی فروگذار نشده است. در خصوص حکومت و فرمانروایی بیش از همه سخن رفته است. شاید به این دلیل است که اکثر خطبه‌ها و نامه‌ها به زمان ۵ سال حکومت علی (ع) مربوط است. دستورالعمل

حکمرانی بر طبقات مختلف مردم و شیوه اداره جامعه را میتوان از خلال گفته‌ها و بویژه نامه‌ها دریافت نمود. بطوری که در کمتر خطبه و نامه و کلمات کوتاه مولا است که به این مسأله اشاره نشده باشد (دشتی، ۱۳۶۷: ۱۶-۱۱). و این نشان‌دهنده اهمیت مسأله حکومت در اسلام و در سخنان پیشوایان آن دارد و حتی در سایر سخنان و نامه‌های علی بن ابی طالب که در نهج البلاغه نیامده هم به مسأله حکومت توجه شده است. به نقل بسیاری از مورخین تعداد سخنرانی‌های امام بیشتر از آنچه در نهج البلاغه آمده می‌باشد. بعنوان نمونه مسعودی مورخ معروف می‌نویسد: مردم بیش از ۴۸۲ خطبه از امام علی (ع) حفظ کرده و از آن استفاده می‌کنند (مسعودی، ۱۳۵۷: ۵۲). به هر حال با توجه به مکاتب سیاسی موجود سخنان علی (ع) را در چند محور اساسی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف- حکومت خدا بر مردم

همانطور که گذشت مصداق حکومت تئوکراسی یا حکومت خدا بر مردم و یا حکومت دینی از نظر مورخین فلسفه، حکومت کلیسا در قرون وسطای اروپاست که عبارت از حکومت روحانیون مسیحی است که خود را نماینده خدا و مسیح و مجریان احکام الهی در جامعه می‌دانستند. متأسفانه عملکرد آنها به عنوان حکومت خدا بر مردم و حاکمان الهی به گونه‌ای بوده است که نظر منفی نسبت به این نوع حکومت پیدا شده است. چه انسانهای عالم و آزاده‌ای که در دادگاههای کلیسای تفتیش عقاید به اتهام مخالفت با حکومت الهی و کلام او به مرگ و شکنجه محکوم شدند حالیکه مخالف نظریات مستبدانه حکام و ردکننده دیدگاههای اندیشمندان انسانی همچون ارسطو و غیره بوده‌اند. اما توجه به متون اسلامی و بویژه نهج البلاغه اختلاف ماهوی و گوهری حکومت دینی اسلامی را با آن حکومت‌های دینی نشان می‌دهد. حکومت الهی و دینی از نظر نهج البلاغه و اسلام حکومت خداوند بر مردم نیست، حکومت نماینده‌های خداوند بر مردم نیست، حکومت قوانین خداوند بر مردم است. حکومت دینی الهی اجرای حدود خداوند و میزان قراردادن کتاب اوست. امامت و حکمرانی بر مردم با عنوان حاکم الهی و حکومت دینی از دید علی (ع) کفایت نمی‌کند بلکه عمل به حکم خداوند است که حاکم را شایسته حکومت می‌کند:

« إنَّه لیس علی الامام ما حمل من امر ربه، الابلاغ فی الموعظه و الاجتهاد و النصیحه و لاحیاء للسنه و اقامه الحدود علی مستحقیها» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: خطبه ۱۰۵).

همانا بر امام نیست جر آنچه از امر پروردگار به عهده او واگذار شده کوتاهی نکردن در موعظه و کوشیدن در نصیحت و زنده کردن سنت و جاری ساختن حدود بر مستحقان. علی (ع) به عنوان حاکم الهی خود مجری حدود الهی است و میزانی است برای کسانی که خود را حاکم حکومت دینی به شمار می‌آورند:

«ورکزت فیکم رایه الایمان و وقفتکم علی حدود الحلال و الحرام.» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: خطبه ۸۷).

رایت ایمان را در میان شما پابرجا کردم و مرزهای حلال و حرام برایتان جدا ساختم. خودرایی در حکومت دینی وجود ندارد و حاکم الهی نباید با هیچ توجیهی از اجرای حکم الهی سرباززند. حاکم دینی به حکومت به دید قدرت نمی‌نگرد و به آن رغبتی ندارد. بلکه اجرای فرمان خدا را در آن می‌بیند:

«والله ما کانت لی فی الخلافه رغبه و لا فی الولاية اربه ولکنکم دعوتمونی الیها و حملتُمونی علیها فلما افضت الی کتاب الله و ما وضع لنا و امرنا بالحکم به فاتبعته» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: خطبه ۲۰۵).

به خدا که مرا به خلافت رغبتی نبود و به حکومت حاجتی نه، لکن شما مرا بدان واداشتید و آن وظیفه را به عهده‌ام گذاشتید چون کار حکومت به من رسید به کتاب خدا و آنچه برای ما مقرر نموده و ما را به حکم کردن بدان امر فرموده نگریستم و از آن پیروی کردم.

حکومت الهی با ظلم و استبداد و خودرایی سازگار نیست حکومت دینی حکومت تئوکراسی کلیسای قرون وسطی نیست. از طرف دیگر مردم هم حق ندارند از حکومتی که خودرایی است حتی اگر نام دینی داشته باشد تبعیت کنند. آیت الله نائینی در کتاب خود به این مطلب چه خوب اشاره دارد:

«چنانچه گردن نهادن به خواسته‌های خودخواهانه سلاطین جور در سیاست‌های پادشاهی عبودیت آنان است همین‌طور گردن نهادن به زورگویی‌های رؤسای مذاهب و ملل که به‌عنوان دیانت ارائه می‌دهند عبودیت آنان است و عبودیت خداوند نیست» (آیت‌الله نائینی: ۱۷)

بنابراین اجرای حکم الهی باید به دست مردان الهی صورت گیرد. عقول رشد یافته انسانها و وجدان و فطرت پاک آنان و پیامبران عظام وسایل حاکمیت خداوندی هستند چنانکه عقل و اندیشه و هوش و نبوغ و فلب با صدها فعالیتی که دارند وسایل اجرای حکم روح می‌باشند.

پس منظور از حاکمیت خداوندی بروز و ظهور ارادهٔ خدا بوسیلهٔ پیامبران و عقول و وجدان سلیم در جوامع بشری و اجرای آن بوسیلهٔ خود انسانهاست. خداوند از جمله اموری که به انسانها تفویض کرده است حکومت خود بر آنهاست:

«والله مستأدیکم شکره و مورثکم أمره» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: ۲۴۱)

خدا گزاردن سپاس خود را در گردن شما نهاده است و کار خویش را در دستتان گذارده است.

اما خداوند وارثان حکومت خود را وانتهاده تا هرطور که بخواهند بر اشرف مخلوقاتش حکومت کنند بلکه هم دستورالعمل حکومت کردن را برایشان ارسال داشته و هم الگوی سزاوار و شایسته را برای این امر قرار داده است:

« وقد قال الله سبحانه فان تنازعتم فی شیء فرده الی الله و الرسول. فرده الی الله آن نحکم کتابه و رده الی الرسول أن نأخذ بسنه رسول الله، فنحن أولاهم به» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: خطبهٔ ۱۲۵).

همانا خداوند سبحان گفته است « اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسول بازگردانید» پس بازگرداندن آن به خدا این است که او را به داوری بپذیریم و بازگرداندن آن به رسول این است که سنت او را بگیریم. پس اگر از روی راستی به کتاب خدا داوری کنید ما از دیگر مردمان بدان سزاواریم و اگر به سنت رسول گردن نهند ما به آن اولی هستیم.

پس حکومت الهی بر مردم به واسطهٔ حاکمان الهی تحقق می‌پذیرد و این، هم پاسخ به خوارجی است که با تأکید بر الهی بودن حکم واسطه بر حق او را نفی می‌کردند و هم پاسخ به آنهایی است که امروزه با تأکید بر احکام فردی دین حکومت دینی و حاکمان الهی را نفی می‌کنند. اما در مقابل شعار خوارج که می‌گویند حکم فقط از آن خداست و عملاً نفی ولایت حاکمان الهی را می‌نمایند می‌فرماید: این سخن حقی است که از آن باطل اراده شده است. اما سخن حقی است زیرا کلام الهی است و علی (ع) قرآن ناطق است و با سخنان خداوند کاملاً مانوس و آگاه است که « أن الحکم إلا لله » (سورهٔ انعام، آیهٔ ۵۷) (همانا حکم جز از آن خدا نیست) و « الا له الحکم و هو اسرع الحاسبین » (سورهٔ انعام، آیهٔ ۶۲) (حکم از آن اوست و او سریعترین حساب‌کنندگان است) و « فالحکم لله العلی الکبیر » (سورهٔ مؤمن، آیهٔ ۱۲) (حکم از آن خداوند بلند مرتبه عظیم است) اما به ارادهٔ باطل و دیدگاه متحجرانه و خطرناک خوارج نیز آگاه است لذا می‌فرماید:

«ولکن هؤلاء يقولون لا أمره إلا الله» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: خطبه ۴۰). آنها می‌گویند فرمانروایی جز خداوند نیست. در حالیکه بایستی برای مردم فرمانروایی باشد که خداوند بوسیله آنها بر مردم حکمرانی کند و از همین منظر می‌توان به موضوع حکومت مردم بر مردم از دیدگاه علی (ع) وارد شد.

ب - حکومت مردم

امروزه در حکومت‌های ادعایی دموکراسی یا مردم بر مردم بر نقش انسانها تکیه زیادی می‌شود و مدعی‌اند که به مردم ارزش بسیاری داده‌اند. حال عملاً چگونه است بحث مجزایی است. اما بررسی متون اسلامی و بویژه نهج البلاغه نشان توجه ویژه به ارزش انسان از این جهت دارد، همانطور که در سایر جهات نیز به انسان توجه بسیاری شده است. از یک طرف همانطور که گفته شد حکومت خدا بر مردم هم از دید علی (ع) همان حکومت مردم بر مردم است لیکن حکومت خاصی بر سایر انسانها منظور شده است. یعنی از میان انسانها عده‌ای از طرف خداوند حاکم الهی می‌گردند. خداوند از میان بشر پیامبران خود را برمی‌گزیند و نه از میان فرشتگان و سایر موجودات و به انسان آن اندازه ارزش می‌دهد تا ارائه دهندگان احکام او و مجریان دستورات و فرامینش باشند. از این جهت جلوه‌ای از حاکمیت خداوندی بر مردم حکومت مردم بر مردم است. البته همانطور که اشاره رفت حکومت مردم بر مردم زمانی الهی است که عقول و وجدان‌های پاک بر آنها حکومت کند نه زور و قدرت و نه تخیلات و پندارها و خواسته‌های بی‌احساس و نه نظریات شخصی بلکه، مردمی که در سایه کتاب الهی و هدایت پیامبران برپا کننده عدالت و قسط باشند.

«لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» (سوره حدید: آیه ۲۵).

به درستی پیامبران را با دلایل آشکار فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم به قسط و عدل قیام کنند.

و این کار تنها از خواص مردم برمی‌آید اما در تعیین این خواص و پذیرش حکومت آنها جوامع انسانی و مردم نقش قابل توجهی دارند و بایستی در این گزینش فعال باشند و چنانچه حضور آگاهانه همه آنها به طور کامل میسر نباشد دانایان و خبرگان آنها به گزینش شایستگان بپردازند:

« و لعمری لئن کانت الامامه لا تنعقد حتی یحضرها عامه الناس فما الی ذلک سبیل و لکن أهلها یحکمون علی م غاب عنها» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲).

به جانم سوگند اگر کار امامت راست نیاید جز بدانکه همه مردم در آن حاضر باشند، چنین کارناشدنی نماید لیکن کسانی که حاضرند و حکم آن دانند بر آنان که حاضر نباشند حکم رانند.

بدین وسیله به انتخاب خبرگان و آنان که به احکام آگاهند اشاره دارد. اما خبرگانی که درانتخاب حاکم نقش دارند بایستی در ارتباط با مردم باشند، از طرف مردم باشند و حتی براساس مشورت با مردم انجام وظیفه نمایند. پاسخ علی(ع) به معاویه که طی نامه‌ای برگرداندن قاتلین عثمان را خواستار شده و به این بهانه از همراهی با مردم در بیعت با امام خودداری می‌کرد روشن کننده این مطلب است:

« بعد از مرگ یا کشته شدن امام و حاکم در هر زمان بر مسلمانان واجب و لازم است دست از پا خطا نکنند و هیچ عملی انجام ندهند تا اینکه امام و رهبری عقیف و عالم و پارسا و آگاه به قضاوت و سنت را برای سروسامان دادن به امور پراکنده و گرفتن حق مظلومین از ستمگران و حفظ استقلال و تمامیت کشور اسلامی و جمع‌آوری مالیات‌ها و حفظ نظام برگزینند امتیازی که برای من هست این است که بیعت با دیگران (ابوبکر، عمرو عثمان) بدون مشورت با مردم انجام شد و حال آنکه بیعت با من با حضور و مشورت با مردم انجام گرفت پس اگر خداوند سبحان اختیار انتخاب امام را به مردم واگذار کرده است و این مردم هستند که حق انتخاب را دارند در این صورت مردم با هم مشورت نموده و بالاجماع مرا انتخاب کرده‌اند و اگر خداوند سبحان امام را انتخاب می‌کند و اختیار بدست اوست مرا برای امامت برگزیده است» (بحارالانوار: ۵۵۵).

همانطور که ملاحظه می‌شود اولاً تعیین حاکم و رهبر از اهم امور مسلمین است و ثانیاً تعیین آن توسط دانایان قوم باید صورت گیرد و این خبرگان آگاه و برگزیده قطعاً فردی شایسته و لایق را جهت چنین امری برمی‌گزینند در این صورت رضایت خداوند هم در انتخاب فردی قرار می‌گیرد که از سوی آنان برگزیده شود:

« إنه بایعنی القوم الذین بایعوا أبابکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهوم علیه... و أنماالشوری للمهاجرین و الانصارقان اجتمعوا علی رجل و سمو اما ما کان ذلک لله رضی» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: نامه ۶).

مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، هم بدانسان بیعت مرا پذیرفتند شورا از آن مهاجرین و انصار است. پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام خود

نامیدند خداوند هم به آن رضایت دارد. البته همانطور که از دیدگاه اسلامی تکلیف‌پذیری انسانها و مسؤولیت آنها در گرو اختیار و آزادی آنهاست و با وجود این ویژگیها پاداش و عقاب الهی معنا دارد، آزادی و اختیار مردم در انتخاب و پذیرش رهبری هم از امور مورد تأکید امام است و او از مواردی که به عنوان امتیاز پذیرش حکمرانی خود ذکر می‌کند آزادی مردم در بیعت با آن حضرت است.

«وبایعنی الناس غیر مستکرهین ولامجبرین بل طائعین مخیرین» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: نامه ۱).

مردم با من بیعت کردند نه از روی اکراه و اجبار بلکه فرمان‌بردار و به اختیار چنین نمودند.

از بررسی این بیانات می‌توان به این نتیجه رسید که مردم نقش اساسی در تعیین حاکم و رهبر جامعه دارند و بایستی از روی اختیار و آزادی و از روی شناخت کامل امام و فرمانروایی تعیین کنند که شایستگی او از ناحیه خداوند به طور مستقیم یا به صورت غیرمستقیم یعنی داشتن ویژگیهای اعلام شده تأیید شده باشد و از اینجاست که مسأله ویژگیهای حاکم و رهبر جوامع اسلامی مطرح می‌شود.

ج - ویژگیهای رهبر و حاکم

صفات و خصوصیات متعددی از طرف علی(ع) برای حاکم اسلامی ذکر شده است که در اینجا به بعضی از موارد مهم آن اشاره می‌کنیم. هرچند همه آنها در جای خود دارای اهمیت می‌باشد.

۱- علم و بصیرت

رهبر و فرمانروای شایسته فردی است که به امور حکمرانی آگاه بوده و نیروی فکری و جسمی کافی برای انجام چنین کاری را دارد. داشتن آگاهی نسبت به قوانین الهی و توانایی انجام امور از ویژگی‌های حاکم الهی است.

«أیها الناس ان أحق الناس بهذا الأمر أفواهم علیه و اعلمهم بأمرالله فیه» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: خطبه ۱۷۳).

ای مردم، سزاوار به خلافت کسی است که بدان تواناتر باشد و در آن به فرمان خدا داناتر.

از طرفی علاوه بر آگاهی نسبت به نیازهای جامعه و امور مملکتی، داشتن زیرکی و بصیرت و قطعیت و یقین نسبت به شناخت خود از اهم ویژگیهای یک حاکم الهی است.

علی (ع) بعنوان یک رهبر شایسته این خصوصیات را در خود می‌بیند:
 «و ان معی لبصیرتی ما لبست علی نفسی و لالیس علی.» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: نامه ۱۰)
 حقیقت بینی من با من است نه حق را از خود پوشیده داشته‌ام و نه بر من پوشیده
 بوده است.

۲- پیشینه درخشان در داشتن شرافت و تجربه
 آنچه امروز به عنوان تجربه مدیریت و عدم سوء سابقه در امور اداره حوزه‌های
 کوچک ملاک گزینش است. مسلماً در مسأله مهمی چون حکومت بر مردم بایستی به
 نحو عالی مورد توجه قرار گیرد. فردی که سابقه درخشانی از نظر شرافت و تجربه دارد و
 این پیشینه به صورت شفاف و روشن بوده، گویای توانایی او برای امر حکومت می‌باشد،
 شایستگی تصدی چنین امر خطیری را دارد. به همین دلیل امام علی(ع) در مقابل معاویه
 که نسبت به امر حکمرانی شام و ولایت مسلمین مدعی است می‌فرماید:
 « و متی کنتم یا معاویه ساسه الرعیه و ولاه أمر الامه؟ بغیر قدم سابق و لاشرف
 باسق» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: نامه ۱۰).
 معاویه! از کی شما زمامداران رعیت و فرماندهان امت بوده‌اید؟ نه پیشینه‌ای در این
 امر دارید و نه شرفی مهین از زمان پیشین.

۳- عدالت

« صلی الله علی روح تضمنها قبر فأصبح فيه العدل مدفونا » (مطهری، ۱۰۱)
 درود خدا بر روانی باد که او را خاک برگرفت و عدل نیز با وی مدفون گشت.
 به اعتراف دوست و دشمن و مسلمان و غیرمسلمان، علی(ع) انسان کاملی است که
 شایسته‌تر از او در میان مسلمین برای حکومت وجود ندارد. عدالت علی زبان زد خاص و
 عام بود. گویند برای عدلش به شهادت رسید. با بررسی آثار موجود بشری به جرأت
 می‌توان ادعا کرد که در کمتر کتابی چون نهج البلاغه بر مسأله عدالت تأکید شده است.
 از نظر امام مهمترین ویژگی یک حاکم الهی تمسک او به عدالت است و حاکم و رهبر
 عادل برترین بنده خداست:
 «فأعلم أن أفضل عبادة الله إمام عادل هدی و هدی» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: خطبه ۱۶۴).
 بدان که فاضلترین بندگان خدا نزد او امامی است دادگر هدایت شده و راهبر.

یعقوبی نقل می‌کند که روزی علی ابن ابیطالب به عمر خطاب فرمود: سه چیز است که اگر حفظ کنی و بدان عمل نمایی تو را از چیزهای دیگر بی‌نیاز می‌سازد. عمر گفت: آنها چیست؟ علی (ع) فرمود: اجرای حد بر خویشاوند و بیگانه، داوری به کتاب خدا در خشنودی و خشم و تقسیم بیت‌المال به عدالت بین سرخ و سیاه (تاریخ یعقوبی، ۱۹۵۶: ۱۴۷). این شعار حکومت اسلامی است شعاری که باید همه مسئولین یک حکومت دینی در هر پست و درجه‌ای آن را سرلوحه اعمال و کار خود قرار دهند. امام در تمام عهدنامه‌های خود هنگامی که فردی را به ولایت محلی تعیین می‌نمود از همه بیشتر بر عدالت و رفتار عادلانه و الیان خود تأکید داشت. سرلوحه همه آنها عهدنامه مالک اشتر است که به گفته دکتر صبحی صالح طولانی‌ترین و جامع‌ترین نامه و دستورالعمل برای الیان است. در آنجا می‌خوانیم:

« أنصف الله و أنصف الناس من نفسک ... ولیکن أحب الأمور الیک أوسطها فی الحق و عملها فی العدل (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: نامه ۳۵) .

داد خدا و مردم را از خود بده ... و باید از کارها آن را بیشتر دوست بداری که نه از حق بگذرد و نه فروماند و عدالت را فراگیرتر باشد.

در نامه‌ای به یکی از عمالش بعد از توبیخ او بعلت عدم اجرای عدالت می‌نویسد:

« والله لو أن الحسن و الحسین فعلا مثل الذی فعلت، ما کانت لهما عندی هواده و لا ظفرا منی یاراده حتی اخذ الحق منهما و أزیح الباطل عن مظلمتهما» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: نامه ۴۱) .

به خدا اگر حسن و حسین چنان کردند که تو کردی از من روی خوش ندیدی و به آرزویی نرسیدی تا آنکه حق را از آنان بستانم و باطلی را که به ستمشان پدیدار شده نابود گردانم. در تاریخ فلسفه سخن زیبایی به ارسطو منسوب است که می‌گفت: من افلاطون را بسیار دوست دارم اما حقیقت را بیشتر، که با توجه به رابطه نزدیک این شاگرد با استادش عظمت حقیقت روشن می‌گردد. حال باید گفت سخن علی(ع) نیز چنین است. برکسی پوشیده نیست که حسن و حسین(ع) زاده‌های همان امام هستند و در طول زندگی کوچکترین ظمی حتی به ضعیف‌ترین موجود نکرده‌اند. از طرفی علاقه علی ابن ابیطالب به دو فرزندش که ثمره‌های شجره طیبه رسالت از طریق دخت گرامی رسول اکرم (ص) هستند برکسی پوشیده نیست. پس عظمت و جایگاه عدالت در دیدگاه علی(ع) مشخص می‌گردد.

۴- تسلط بر هوای نفس

از دیدگاه اسلامی یکی از مهمترین ویژگی‌های حاکم الهی و حتی پیامبر خدا(ص) این است که بر هوای نفس خویش مسلط بوده، گفتار و عمل او تنها بر فرامین الهی منطبق است و از هوای نفس سرچشمه نمی‌گیرد و مهمتر اینکه از جمله عواملی که مانع رفتار به عدالت می‌شود همین پیروی از هوای نفس است:

« بهترین حاکمان کسی است که مالک نفس خود بوده و عدالت‌گستر باشد»
(غررالحکم، حدیث ۳۲۰۶).

و:

«أما بعد فان الوالی إذا اختلف هواه منعه ذلک كثيراً من العدل» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲:

نامه ۵۹).

اما بعد چون والی راهواها گونه‌گون شود او را از بسیاری عدالت بازدارد.

۵- صداقت با مردم و خردورزی

از جمله ویژگی‌هایی که علی(ع) برای حاکم ضروری می‌داند صادق بودن با مردم خود است. حاکمی که در طول عمر حکومت خود با مردم به صداقت رفتار کند بسیاری از مشکلات را به یاری آنها حل خواهد کرد. از سوی دیگر رفتار صادقانه نشانه خردورزی فرد و باعث می‌شود که مانع از بسیاری از اعمال نادرست دیگر شود:

« فلیصدق رائد أهله و لیحضر عقله» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: خطبه ۱۵۴).

پس پیشوای قوم باید با مردم خود برآستی سخن گوید و راه خرد پوید.

۶- تشریک مساعی با مردم

« أأقنعُ من نفسی بأن یقال هذا امیرالمؤمنین و لا أشاركهم فی مکاره الدهر، أو اکون أسوه لهم فی جنبه العیش» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: نامه ۴۵).

آیا بدین بسنده کنم که مرا امیرمؤمنان گویند و در ناخوشایندی روزگار شریک آنان نباشم؟ یا در سختی زندگی نمونه‌ای برای ایشان نشوم.

از طرف دیگر همانطور که خداوند بعنوان حاکم حقیقی هم دارای صفات ثبوتی و کمالی است و هم منزّه از صفات سلبی، حاکم الهی هم باید علاوه بر صفات ثبوتی از برخی ویژگی‌ها مبرا باشد.

۷- منزّه از بخل، نادانی، ستم و ...

«آنّه لاینبغی آن یکون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الأحکام و امامه المسلمین، البخیل فتکون فی اموالهم نهمنه و لا الجاهل فیصلهم بجهله و لا الجافی فیقطعهم بجفائه و لا الحائف للدول فیتحذ قوماً دون قوم و لا المرتشی فی الحکم فیذهب بالحقوق و یقف بهادون المقاطع و لا المعطلّ للسنه فیهلك الأمه» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: خطبه ۱۳۱).

همانا سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمانان ولایت یابد و امامت آنان را عهده‌دار شود تا در مالهای آنان حریص گردد و نه نادان تا به نادانی خویش مسلمانان را به گمراهی برد، و نه ستمکار تا به ستم عطای آنان را ببرد و نه بی‌عدالت در تقسیم مال، تا به مردمی ببخشد و مردمی را محروم سازد و نه آن‌که به خاطر حکم کردن رشوت ستاند تا حقوق را پایمال کند و آن را چنان که باید نرساند و نه آن‌که سنت را ضایع سازد و امت را به هلاکت در اندازد.

د- حکومت اشراف

همانطور که اشاره شد اینکه آیا می‌توان برای خانواده و قبیله و قومی در رسیدن به حکومت امتیازی قائل شد یا همه انسانها از هر قبیله یا قومی برای این امر مساوی‌اند؟ و به عبارت دیگر آیا از قبیله یا قومی خاص بودن ایجاد حق برای حکومت می‌کند یا مشروعیت فرمانروایی فردی از شرافت خانوادگی او اخذ نمی‌شود؟ سوؤالی است که در فلسفه سیاسی پاسخ مثبت به آن توسط عده‌ای چون ارسطو و به بیانی خاص افلاطون نظام حکومتی آرسیتوکراسی یا حکومت اشراف بر مردم را باعث شده است. اما دیدگاه علی(ع) در نهج البلاغه در این خصوص چیست؟ امام می‌فرماید:

« إن الاممه من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم لاتصلح علی سواهم و لا تصلح الولاه من غیرهم» (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: خطبه ۱۴۴).

همانا امامان از قریش‌اند که درخت آن را در خاندان هاشم کشته‌اند دیگران درخور آن نیستند و طغرای امامت را جز به نام هاشمیان ننوشته‌اند.

او چه منظور کرده است؟ آیا بنی هاشم از آن جهت که بنی هاشم هستند سزاوار ولایت و رهبری‌اند؟ آیا حق رهبری و ولایت به خاطر شرافت این خاندان است؟ آیا این شایستگی تنها به زمان بعد از رحلت پیامبر(ص) بر می‌گردد یا این خاندان برای همیشه تنها شایستگان فرمانروایی‌اند؟ آیا احتجاج امام در مقابل سایر قبایل و خاندان‌های قریش یا در مقابل همه انسانهاست؟ اینها سوؤالاتی است که در این خصوص لازم است طرح و

مورد بررسی قرار گیرد. با توجه به سایر بیانات امام می‌توان نتیجه گرفت که شایستگی بنی‌هاشم به خاطر وجود پیامبر(ص) و علی(ع) و فرزندان او از این خاندان است. امام در همین خطبه می‌فرماید: راسخان در علم از بنی‌هاشم‌اند و از آنجا که حاکم الهی باید راسخ در علم باشد پس آنان شایسته رهبری و امامت هستند (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: خطبه ۱۳۴). به عبارت روشن‌تر بنی‌هاشم سزاوار ولایت‌اند زیرا پیامبر(ص) و اهل بیتش از این خاندان می‌باشند نه اینکه اهل بیت پیامبر(ص) شایستگی امامت دارند چون جزء خاندان بنی‌هاشم هستند. از طرف دیگر احتجاج اما در مقابل سایر قبیله‌هایی قریش است یعنی خاندان قریش به حضرت اسماعیل(ع) و اجداد پیامبر(ص) برمی‌گردد اما ثمره و میوه حقیقی آن قبیله بنی‌هاشم می‌باشد و در میان قبایل قریش این بنی‌هاشمند که سزاوار رهبری و امامت است (صبحی‌الصالح، ۱۹۸۲: خطبه ۶۷).

نتیجه‌گیری

آنچه می‌توان در پایان این بررسی و با توجه به مطالب ارائه شده نتیجه گرفت این است که حاکم و رهبر جامعه موردنظر علی(ع) جمع فرمانروای افلاطونی و حاکم موردنظر دیدگاه‌های دموکراسی و تئوکراسی است یعنی هرکدام از صاحب‌نظران فوق به یک بعد از ابعاد آن توجه نموده و علی(ع) به همه ابعاد پرداخته است. به عبارت دیگر تلفیقی از نظریات مختلف فوق‌الذکر در فلسفه سیاسی علی(ع) به چشم می‌خورد که البته مصداق واقعی آن تنها شخصیت خود اوست. او حاکمی است که از ناحیه خداوند برگزیده شده و مجری واقعی فرامین الهی است. مورد قبول و برگزیده مردم و خبرگان آنها بوده، صاحب علم و حکمت حقیقی و از خاندان شریف بنی‌هاشم می‌باشد. اما بعد از او و منسوبان درجه یک او چه کسی سزاوار رهبری جامعه است. مسلماً فردی که از مجموع شرایط فوق از شرط بیشتری برخوردار باشد.

چون شعاعی آفتاب حلم را

چون تو بایی آن مدینه علم را

بارگاه ما له کفواً احد

باز باش ای باب رحمت تا ابد

منابع و مأخذ:

- ۱- آیت الله نائینی: تنبیه الأئمه و تنزیه المله.
- ۲- تاریخ یعقوبی: جلد ۲، چاپ نشرالفکر، بیروت ۱۹۵۶، اقتباس از یادنامه کنگره هزاره نهج البلاغه، ۱۳۶۰، مقاله ۱۵، نهج البلاغه و تأیید نسبت آن به امام علی (ع).
- ۳- جعفری، محمد تقی: ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۴- دشتی، محمد: شناخت نهج البلاغه، مجموعه آشنایی با نهج البلاغه، جلد دوم، ۱۳۶۷.
- ۵- ریچارد پایکین: کلیات فلسفه، ترجمه سیدجلال الدین مجتبی، انتشارات حکمت، ۱۴۰۲ هـ.
- ۶- صبحی الصالح، نهج البلاغه: دارالکتاب اللبنانی، بیروت، ۱۹۸۲.
- ۷- غررالحکم، ۴۳۹۲/۲، حدیث ۳۲۰۶.
- ۸- قرآن مجید.
- ۹- کابستون: تاریخ فلسفه، ترجمه سیدجلال الدین مجتبی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، جلد اول، ۱۳۶۲.
- ۱۰- نهج البلاغه: ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
- ۱۱- مطهری، مرتضی: انسان کامل، انتشارات صدرا، ۱۳۷۵.
- ۱۲- مطهری، مرتضی: از اشعار سروده همدانی درباره علی (ع)، جاذبه و دافعه علی (ع)، انتشارات صدرا، ۱۳۹۱ هـ.
- ۱۳- هالینگ دیل: مبانی و تاریخ فلسفه غرب، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، انتشارات کیهان، ۱۳۶۴.